

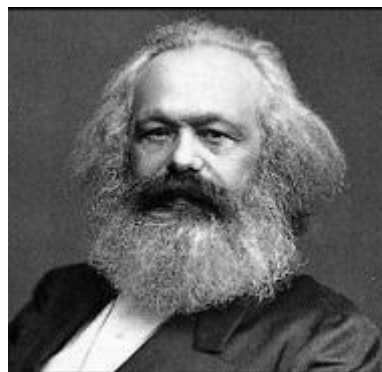
نویسنده : پروفسور جان مکمورتی (prof. John McMurty) .
منبع و تاریخ نشر : گلوبال ریسرچ «2017-12-23» .
برگردان : پوهندوی دوکتور سید حسام «مل» .

مبنا و یا پایه تولید بعنوان بنیاد و تاریخ جامعه . نظریه ساختاری اصلی مارکس

The production as the ground of society and History

Marx Base- superstructure theory

یک مبنا برای زندگی و مبنا های دیگری برای علم دروغی **پیشینی** است
(پیشینی در فلسفه «معرفت شناسی» برای تما یزبین دونوع دانش، کلمه یا واژه ای **پیشینی**
را بکار میبرند «الف: دانش حضوری مستقل از تجربه است» مثلاً همه مجردها از دواج
نکرده اند» یعنی که در این صورت لازم نیست که بیرون رفت تا در پی درستی آن شد
ب: دانش حصولی : وابسته به تجزیه و یا مشاهده است «مثلاً بعضی از مجردها پی را
که من دیده و یا مشاهده کرده ام خوشبخت هستند..... ... از ویکی پیدیا مل)
دست نوشته های اقتصاد دی فلسفی مارکس (1845).



کارل مارکس

نظریه روبنایی یا ساختاری اصلی (Base- superstructure Theory) "BST" یک
نظریه رهنمودی عمومی کارل مارکس است ؛ که از مدت های طولانی بصورت
درست و درست درک نشده است یا که این نظریه رهنمودی او درست فهمیده نشده است
و در تجزیه و تحلیل چالش برانگیز این سیستم عمیقاً یک سنگبنای تاریخی تعبیه شده است
که این سنگبنای تاریخی در اثر تفسیرهای مجدد و ثانیوی بالاثرتبلیغات مغایر در برابر

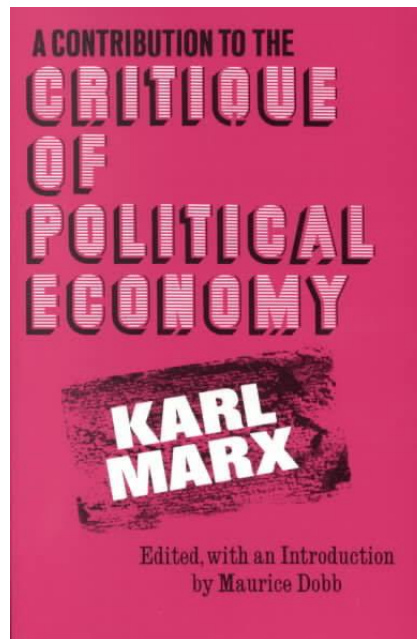
درک منسجم از آن به انحراف کشانیده شده است و یا از دست رفته است و از جانب دیگر در مدت بیش از (35) سال گذشته فرهنگ جهانی نیز به سوی نسبیت گرایی ضدتغییر و تبدیل دیگرگون شده است که ایده و اساس و بنیاد وزمینۀ مشترک «اقتصاد» مارکس را به شدت ریشه کن کرده است .

مبنا و اساس تولید بعنوان بنیاد جامعه و تاریخ :

حاکمیت و یا سلطه ای فرضیه فرهنگی بعد از سال «1991» که «مارکسیزم مرده» است ؛ مارکس اساساً نظریه ساختار اصلی (BST) را که توسط مارکسیست ها بعنوان «سیاست های پُست مدرنیست» و «سیاست هویت» در سراسر غرب آزاد ورها شد ؛ با این وجود اساسات ماتریالیسم تاریخی مارکس در دانشگاه ها و یا اکادمی ها سالم و دست نخورده باقی ماند. و آن اینکه شرایط مادی جوامع تاریخی و مخالفت با مفاهیم الوهیت یا انسانی و تعیین امور و مصالح انسانی را مارکس در اولین گام انتولوژیک (وابسته به هستی شناسی) نظریه کلی خود در مخالفت با مفهوم ایده ایالیستی فلسفی از افلاطون تا هگل قرار میداد یعنی که نظریات ایده ایالیستی دانشمندان ایده ایالیست را از افلاطون تا هگل نقد و به آن مخالفت خود را نشان میدهد . و کارل مارکس این فرضیه را که ایده ها مبهم ، واقعیت مادی را ترجیحاً نسبت به راه های دیگر تعیین میکند نه پذیرفته و آنرا رد نموده و با همچو نظریات توافق نشان نمیدهد بلکه مارکس این اصل بنیادین (نظریه ساختار اصلی) را معرفی و یا پیشکش مینماید و بروی این نظریه ساختاری اصلی خود چنین تاکید بعمل می آورد :

« انسان ها میتوانند که بوسیله آگاهی ، شناسایی ، مذهب و یا هر آن چیزی دیگری را که دوست دارند و یا بالای آن با واردند خود را از حیوانات متمایز و متفوت میسازند آنها یعنی انسانها خودشان در آغاز بمجردیکه شروع به تولید معشیت خود میکنند خود را از حیوانات متمایز تشخیص میدهند . «این» منشا و یا پایگاه پربار و یا مولد « مارکس است . که معمولاً بعنوان نیروهای مولده (productive forces) نامیده میشود . این تولید فراتر از مقرارت موجود در طبیعت بطور فزاینده طبیعت را تحت تاثیر قرار میدهد یعنی که انسان با شیوه تولید خود بر طبیعت چیره میگردد و بالای آن تاثیر میگذارد (سرمایه در فرایند کار) با این حال مارکس در کار خود بر لبه و یا بر حاشیه سیاسی انقلابی پی میبرد که او این آگاهی خود را در مشهورترین نماد مانیفیست حزب کمونیست در سال (1848) درج و به یادگار میگذارد تا جایکه او در اینجا فلسفه جامعه و تاریخ را در تحت عنوان برنامه اجتماعی ؛ (10) نقطه را پیشکش مینماید که بیشتر از این نقاط ده گانه برنامه اجتماعی او در قرن های آینده میتواند که قابل دید باشد . که شامل گسترش توسعه صنعتی ، در حال انکشاف و گسترش به مالیکیت دولتی ، مالیات بردرآمدها ، تحصیل و آموزش رایگان و مجانی برای همه اطفال و توسط آموزشگاران

مدارس دولتی و یک بانک ملی است. تیوری مارکس در این راستا بطور گسترده در برابر برآورده شدن فرضیه استا ندارد برعکس اثبات شده است.



نتیجه ویا پیا مد تصویر (Image result) : یا اینحال تا قبل از سال (1859)

مقدمه ای برای کمک و همکاری به نقد اقتصاد سیاسی که مارکس آن را در تیوری کلی اصل ساختاری خود یعنی در تیوری یا مدل ساختار اصلی (BST) خود تحت عنوان «موضوع رهنمودی مطالعات من» تعریف میکند. اما از آنجاییکه این بیانیه ویا این اظهار نظر استاندارد (متعارفی) درج در کتاب سرمایه (کاپیتال) را بطور گسترده ای درست نفهمیدن یا از آن اظهارات کارل مارکس معلومات ثقه بدست نیاورده اند و آنرا بمثابه یک جبرگرایی میکا نیکی دانسته اند که در آن تمام عناصر ویا المنت های جامعه بوضوح توسط نظام اقتصادی حکومت تعیین میشود نیا ز به بررسی دقیق دارد. انسان در تولید اجتماعی به تولید ادامه میدهد و فردیت خود را بمثابه یک شخص مولد در اجتماع نشان میدهد - مارکس در بیانیه نمونوی (paradigmatic) خود به اظهارات خود چنین آغاز میکند: **{ آنها به روابط قطعی خود وارد میشوند که ضروری و مستقل از اراده خود آنها است. }**

در حالیکه این خود بگونه ای معمول ویا معمولاً تصور میشود که این یک اظهار نظر در برابر اراده آزاد بشر است. ویا اینکه این خود نسبتاً به یک واقعیت غیر قابل توجیه در مورد جامعه به اصطلاح آزاد (سرمایه داری) فرض میشود یعنی کار با دستمزد یا حقوق ویا که دستمزد باید به اکثریت بزرگ از مردم پرداخته شود تا که آنها مستقل از اراده خود زنده باقی بمانند.

روابط قطعی آنها بطور موثری توسط کارفرمایان تعیین میشود تا جاییکه آنها باید

کارگران را بخاطر تولید با کمترین هزینه (بدون هیچ انتخابی توسط خود کارگران) استخدام نمایند.

مارکس به ارتباط این موضوع در کتاب سرمایه خود چنین تاکید مینماید: (حقیقت تاریخی وحشتناک و غیر قابل شناختی، سوء استفاده بزرگ از مردم، از خاک و طبیعت از معشیت از بکار برد روش های خشونت آمیز و دردناک در روند کار و تولید را میتوان تذکر داد، که آنها یعنی کارگران بخاطر زنده ماندن خود اجباراً باید نیروی کار خود را بالای سرمایه دار بفروش برسانند - که این گواهینامه با جبر و فشار در روند کار پرمشقت توأم با تظا هر زخم ها و کبودی ها در بدن، شلاق زدن ها و محرومیت کودکان از آزادی و مبرا از کار اعمال میشود).

بهر صورت مارکس بطور جدی هر نوع از آزادی بیان را بعنوان یک الترناتیف (جائزینی) رد میکند او مدعی است که شیوه تولید (Mode of production) که مایحتاج ویا ضروریات زندگی جامعه را تولید میکند باید به یک مرحله تبدیل شود که تولید کنندگان مستقیماً بطور موثر سازماندهی شوند تا به لحاظ تاریخی حاکمان و فرمانروایان سیستم سرمایه داری سران تولید اجتماعی را جاگزین کنند؛ پس به همین دلیل است که مارکس به ارتباط چارچوب هدایت ویا رهنمود کار خود چنین میگوید:

« روابط تولید باید به یک مرحله مشخص از توسعه قدرت های مادی انسانها مربوط شود. »

(این اساس ویا پایگاه مولد ویا تولید است) که برویت و به اساس آن نظام های اجتماعی اعم از برده داری، فئودالی و سرمایه داری به نوبه خود رشد می یابند. اما فرهنگ های حاکم آنها (ابدی) می بینند. مارکس در مرکز اظهارات نظریه کلی خود چنین خلاصه میکند: **که کل این روابط تولید، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد که پایه اصلی و واقعی در آن؛ روستاخت (روبنای) قانونی و سیاسی ایجاد میشود.**

مارکس با جبرگرایی حاکم مخالف است؛ اما حقایق را جمع بندی و سازماندهی میکند چونکه او معتقد است که آنها علیه توهمات ایدئولوژیک هستند. روش اساسی نظریه پایه روبنایی ساختاری را که بسیاری ادعا میکنند که مارکس خود مختاری هویت فردی یا انتخاب آزاد یا دموکراسی را رد میکند ویا که تماماً آنها در یک زمان در کلمات استادانه ویا در فعل ویا در عمل اصلی خود برای تعیین سرپرستی از طریق پایه و اساس اقتصادی در توافق به آن وفق میدهد خارق العاده است و این بدان مفهوم است که نهاد های دولتی و قانونی یک جامعه باید با ساز و کار ساختار مالیکیت حاکم بر تولید مطابقت داشته باشند یا از لحاظ مادی غیر قابل اجتناب شوند پس به همین دلیل است که مارکس در مقدمه کتاب سرمایه خود چنین میگوید:

چشم انداز ویا دیدگاه من کمتر از دیگران است که شخص را مسؤل روابط میدانند

موجودی را که اوبطور اجتماعی باقی می ماند ؛ با وجودیکه او خود را از لحاظ ذهنی بالاتر از دیگران می شمارد. « بعنوان تاکید مجدد در جای دیگر اضافه شده است .»

مارکس برخلاف اکثر فلیسوفیان ویا فلاسفه اصرار می ورزد که ذهنیت گرایی نمیتواند از دنیای واقعی ویا از تغییراتی که در دنیا رخ میدهد درک همه جانبه داشته باشد. ؛ پس به همین دلیل است که مارکس (اخلاق طلبی) {کانت} را بعنوان یک خردشناسی ناکارآمدی که پیا مد های استقرایی را حذف میکند ویا مارکس چرا « قدرت نامحدود و خودی = **omnipotent Ego** » ما کس سترنیر (Max Stirner) ؛ نیو هیگلگانیسم (neo - Hegelianism) و تمام همه دیگر تفاسیری را که درون (آگاهی خودی) را تکان میدهد به باد استهزا میگیرد ، مارکس در پایان نامه ویا تیزس های خود به ارتباط فیورباخ (Feuerbach) فعال کار آگاه بینظیر با بیان نمادین از هستی شناسی و معرفت شناسی او تذکر بعمل آورده ویا استفاده از هستی شناسی و معرفت شناسی او تیوری ساختاری اصلی (BST) خود را غنی بخشیده است . و در دومین تیزس خود چنین مینگارد :
« اختلاف در مورد واقعیت یا غیر واقعیت تفکرویا اندیشه که از عمل جدا شده است صرفاً یک پرسش اسکولستیک (آموزشگاهی) است .»

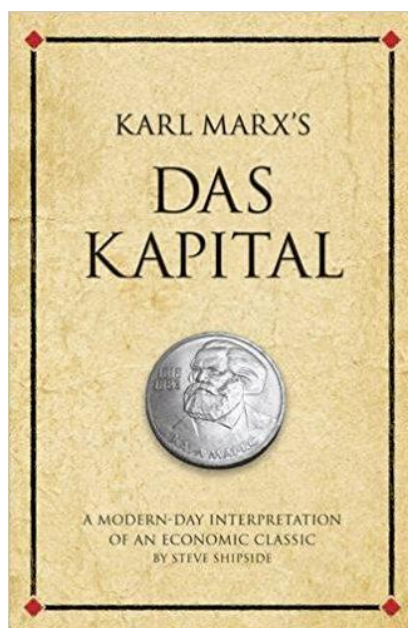
مارکس بیشتر به ارتباط پُست مدرنیسم (post modernism) ؛ نظریه تحلیلی و دانشگاهی سخت میگیرد واین سختگیری او ممکن به این دلیل باشد که همه آنها یعنی مخالفینی که به ابراز تحقیر و استهزا علیه مارکس متمایل هستند . لذا مارکس پایه تیوری ساختاری اصلی (Base –superstructure theory) خود را زمانیکه به خواندن و مطالعه مستقیم مدل مادی ، بنیاد ساختاری و ساخت و ساز آن شد تلاش نمود که تیوری خود را به راحتی هرچه بیشتر توضیح دهد ویا آنرا هرچه بیشتر سهل و آسان سازد او خاطر نشان ساخت که یک ساختار عالی ویا فوق العاده بدون تهداب و اساس نمیتواند پایدار باشد واین را بعنوان یک قانون غیر قابل اجتناب نامید اما این بدان مفهوم و معنی نیست که ساختار عالی و فوقانی با پایه گذاری مجدد تمام گزینه ها در محدوده مجوز آن مطابقت داشته باشد در عوض برعکس آیا این بدان مفهوم است که پایه و اساس بجای آن گزینه ها در ذهن تغییر خواهد کرد ؟ حتی اگر سیوسیا لیست هم باشد . پدیده های ساختاری با دید در نظریه ساختاری اصلی (BST) مارکس مطابق به پایه شیوه های تولید باشد ویا که با فشار های انتخابی قوی و پرتوان معروض به انقراض ویا انهدام شود .

مارکس به این ترتیب استدلال میکند که قوانین ، سیاست ها ، و دولت در یک جامعه به پایه و به اساس تولید میتواند بقا داشته باشد ویا در نظر داشت همین اصل و دلیل مارکس چرا کسانی را کم و بی اعتبار میگرد که آنها بگونه قانونی این موضوع را تایید و تصدیق میکنند که واقعیت اجتماعی را تغییر میدهد در صورتیکه اگر شرایط مادی برای تحقق

آن وجود نداشته باشد آن را نادیده میگیرند یعنی که تغیر بدون در نظر داشت شرایط مادی نمیتواند تحقق یابد .

لذا مقصد مارکس بدون خلق و خوی ستیزه جویی او به لحاظ منطقی چنین خلاصه میشود : پدیده های قانونی ، ایالتی و ایدیولوژیک با باز تولید مادی جامعه در سطح مقدّماتی تولید اجتماعی با موجودیت وسایل تولید و یا با وسایل تولیدی که در آینده میسر خواهد شد صورت میگیرد .

اجتماعی بودن آگاهی را تعین میکند: مارکس به اشاعه رشته ای نظریه ساختاری اصلی خود (BST) ادامه میدهد و مینویسد که اشکال مشخصی از آگاهی اجتماعی در مطابقت به شویه تولید جامعه است ؛ یعنی که اشکال بویژه ای از آگاهی اجتماعی در مطابقت با شویه تولید جامعه میباشند که این امر منجر به تفسیرهای بسیار



زیادی از رقابت ها ؛ سمبول ها ، تحریک عقاید تعصب آمیز و محکومیت ها شده است .
بهر حال برای ازمایش و امتحان آن ممکن است که این پرسش بعمل آید : و آن اینکه در سرمایه داری جهانی ؛ بین اشکال حاکم از « آگاهی اجتماعی » و « ساختار اقتصادی » ارتباط و مراسلات وجود دارد ؟ جواب آن نه است ! مثلاً بگونه دقیق دیده میشود که غالباً مفاهیم مثل (آزادی) ، (مسئولیت) ، (بهره وری) و (عدالت) با نظام سرمایه داری مطابقت ندارد و از انتشار هر یک از این مفاهیم به بسیار آسانی امتناع صورت میگیرد و اقدام به جهت مخالف همچو مفاهیم میشود مثلاً حق تقدم سود شخصی ، با این فرض که شهروندان باید خدمات و وظیفوی خود را بعنوان کالا بالای کارفرمایان در جامعه بفروش برسانند .

مارکس با احتمال جدال آمیز وبا جنجال برانگیزترین نحوه از برخورد به توضیح نظریه (تیوری ساختاری اصلی) خودبا بکاربرد جملات توضیحی چنین ادامه میدهد :
« این آگاهی «مردان یا آدم ها» نیست که موجودیت شان را تعیین میکنند بلکه برعکس «هویت اجتماعی» آنها را تعیین میکند.».

لذا با در نظر داشت این اصل مارکس ادعا میکند که اصلاحگرایی ماتریالیستی یا همابندگرایی طبیعی فکر اندیشی انسان یا انکار ورزی از انتخاب ویا گزینه ای اخلاقی یا ساده سازی غیرمنطقی یک دکترین بی روح است ، پس در واقعیت امر تنها هر آن نوع تیوری که اساسات مادی را از فهم حذف کندمارکس آن نوع تیوری ها را رد مینماید. بگونه مثال فیلسوفیان ومفسرین مطوعاتی وبویژه ملاحظات مذهبیبون ومدعیان اخلاقی مذهبی را که به حمایت از منافع طبقه حاکم می پردازند مارکس آنها را مورد تمسخر قرار میدهد ؛ با این وجود از آنجاییکه همه واژه ها وهمه زبان ها سازه های اجتماعی اند، ادعای مارکس واضح است که یک روش قابل قبول است بعنوانم مثال با مطالعه در قرن بیستم ما رتین هایدیگر (Martin Heidegger) ولدویگ ویتگین شتاین (Ludwig Wittgenstein) زبان را بعنوان (درخانه بودن) ومحدودیت فکر مطرح میکنند حالآنکه ریشه جویی (Etymology) معاصر، معمولاً طبیعت وسرشت اجتماعی وتاریخی زبان را پیش بینی میکند.

ادعای مارکس که «هویت اجتماعی» آگاهی ویا «شعور اجتماعی» را تعیین میکند ؛ امروز به سختی بحث برانگیزاست ؛ مگر آنکه نظریه ساختاری اصلی (BST) مارکس بیشتر ادعا میکند که اجتماعی (social) شدن با ساختار اقتصادی سرمایه داری صورت میگیرد که باید وحتماً این نظام سرنگون گردد شرایط نظریه ساختاری اصلی (BST) مارکسیستی بدون ستیزه جویی نوعی از تفکر خلاق است که توسط جامعه رسمی وبسر اقتدار بعنوان یک اصل قبول شده رد میشود یعنی که از نظر حاکمان نظام سرمایه داری یک ایده ای غیر قابل قبول است. درحالیکه مارکس چسان در اکثر متون ودست نوشته های مختلف خود درست بودن این تیوری ساختاری اصلی خود را بگونه ای تحریک آمیز توصیف مینماید او یعنی مارکس حوزه های ازداستانها ومفاهیم پوشش های خیالی ؛ بهره برداری های سرکوبگرانه ای نظام سرمایه داری را افشا وبرملا میسازد ؛ درحالیکه این نظام در ظاهر قضیه از بالاترین انگیزه های اخلاقی برخوردار است واما میتوان که این همه موضوعات ومفاهیم را درپرتو صحبت های ونوشته های گیج کننده وبپیچیده کارل مارکس این چنین در نظر داشت :

کلیسای انگلیس به آسانی در (39) مقاله منتشر شده ای خود نسبت به حمله وناسزا گویی که در مقاله (1/39) خود به مارکس نموده بود عفو میخواهد . وچنین مینگارد:

این همان مارکس است که درمورد خانواده مقدس مذاهب بعنوان روح شرایط بی روح

قلب دنیا بی بی عا طفه و عاری از احساسات سخن روامیدارد آنطوریکه او بصورت روشن و آشکار روح و ضمیر را برخلاف آنها یکه که میگویند مارکس از روح و ضمیر انکار میکند؛ تا ید مینماید. حالانکه او در واقعیت امر کلیسای سرمایه داری و سرمایه گذاری پر پشت و توانگر و غنی بریتانیا را به نسبت اینکه مردم را به اجاره گرفته و با ریکاری و حیل و فریب به استثمار و خرد و ناتوان کردن مردم فقیر و تهیدست میبردازد به باد انتقاد و استهزا میگیرد. مارکس در جزوه ای از تیوری ساختاری اصلی منتشر شده ای خود به تحلیل لایه های نهادینه شده ای از د کترین خود در مخالفت به حزب محافظه کار ولاردها و اعضای بلند بالای (Tory = عضو حزب محافظه کار بریتانیا) آن پرداخته و نقاب و ماسک را از چهره ای اعضای بلند بالای این حزب و قانون اساسی زیبا و با عظمت بریتانیا و تاج و تخت و ولایح و مقرارت در تعلقیات به این حزب بر میدارد و البته تا زمانیکه او از رسیدن روز خطر و گرفتاری و دستگیری اش بخاطر نجات خود علاقمندی اش را تنها به نحوه اجاره داری زمین در آن کشور معطوف میدارد.

بناً مارکس در تیوری ساختاری اصلی خود طرح سرمایه گذاری اشکار و برهنه ای خصوصی تحت فرامین پرآب و تاب اخلاقی و روحیه و کرکتر مذهبی، قانون اساسی تدوین شده و قوانین مدنی کشور انگلیس را توضیح میدهد و آن اینکه سیاستمداران ایالات متحده امریکا با نیا یش به دربار خداوند بخاطر حفظ از قانون اساسی تدوین شده ای خود دست دعا بالا میکنند و میگویند که مارکس چرا در این موضوع از انتشار گفته هایش که بواسطه این موسسات در سراسر جهان بدست نشر سپرده خواهد شد خشمگین و متنفر میشود.

آزادی در نظریه ساختاری اصلی (Base superstructure Theory) تیوری مارکس :

طرح و بالا کشیدن دلیل اصلی بخاطر رد و انکار از نظریه ساختاری اصلی مارکس ادعای اشکار و انکار از آزادی فردی است؛ با اینحال کار و تلاش مارکس از ابتدا به آزادی انسان بعنوان ارزش نهایی اختصاص داده شده و او لذت گرایی (ایپیکورس) را به «دموکریتوس» در پایان نامه ویا در تیزس دکترای خود صرفاً به این دلیل که نظریه «ایپیکورس» آزادی بی سروصدا را به انسان اجازه داده است ترجیح میدهد.

تکانه و انحراف دادن اتمها در برابر «وسعت بیشتر علمی» «دموکریتوس» که او خود یک میکانیک (Mechanist) است حالانکه در اینجا یک اصل ضمنی «جبرگرایی تکنولوژیکی» بعنوان تنظیم کننده نهایی نظریه ساختاری اصلی (BST) مارکس مطرح نظر است؛ اندکی درک میکنند که این موضعگیری مارکس چگونه ای موفقیت آمیز به رد و زدودن تشنج دولت علیه انقلاب سوسیالیستی بدون یک پایه تولید پیشرفته برای حفظ و نگهداری آن بعنوان تاریخ از زمان مارکس بطور قابل توجهی تایید شده است. مارکس همچنین تحول اجتماعی را به طبقه کارگر (چند جانبه) پیش بینی میکند

واظهار میدارد که این طبقه آماده وقا در به پذیرش و یا قبولی هرگونه تحول و تغییر حتی به جاگزینی تکنولوژیکی کار (کار توسط ماشین بعوض انسان) در صورتیکه برای آنها (وقت فراغت) را میسر سازد تا که آنها از این آزادی لذت ببرند هستند و این خواسته ای آنها در جواب آن کسانی است که آنها به نحوه از آنها منکر آزادی بشر میباشند.

مارکس به رغم پیش بینی شکست ناپذیر خود در «انقلاب اجتناب ناپذیر» در جوامع صنعتی پیشرفته؛ در پیش بینی اش فرصت های مادی «آزادی» را از طریق توسعه تکنالوژیک و کارگری و ساختار اقتصادی سرمایه داری که در آن همه افراد پائین تر مزایایی هزینه های و پیشرفت های تکنولوژیکی مانند ماشین آلات؛ صرفه جویی در مصرف انرژی را که بعنوان سرمایه روزافزون افزایش میدهد درمی یابد. مبنای مولد تکاملی مارکس در سراسر ویژه گی های متمایز بشریت بمثابه یک گونه و منشاء آزادی بشر تلقی نموده و می پذیرد. که حجم و ظرفیت پیش بردن یک پروژه در سرتاسر آن در واقع (سرمایه در روند کار) یک روش اجتماعی تولید خودگردان با طرح سوسیالیستی فراتر از این «آزادی» ساخته شده در انسان است.

این مفهوم متمایز از ماتریالیسم تاریخی نشاندهنده اتحاد منشاء کلاسیک گونه های (species) داروین است؛ زمانیکه مارکس «تکنولوژی و یا فناوری طبیعت» را به «ارگانهای فناوری» جامعه بشری بعنوان پایه نهایی توسعه تاریخی متصل و باهم مرتبط میسازد.

داروین در تاریخ «فناوری طبیعت» یعنی در تشکل ارگانهای گیاهان و حیوانات تذکر میدهد که اعضا «اندامهای» آنها بعنوان ابزار تولید برای حفظ و بقای حیات شان بکار میرود موضوع خارق العاده که توجه ما را بخود جلب میکند و آن اینکه آیا تاریخچه تولید ارگانهای انسان، ارگانهای که اساس مادی همه سازمانهای اجتماعی هستند سزاوار التفات مساوی نیست؟ (سرمایه «توسعه ماشین آلات».)

مارکس در تیوری تکامل خود هنوز فراتر از داروین به جروب بحث می پردازد که:

- (1) - نیروهای انتخابی (selected forces) بطور فزاینده اجتماعی اند نه طبیعی و
- (2) - دستگاه های ارگانیک توسط تولید تعاونی و یا شرکت های خلاق و نه مستندات غریزی (instinctual repertoires) و یا ژن ها (Gens) تکامل یافته است.

تیوری پایه و یا اصلی ساختاری مارکس چارچوبی است که در آن تاریخ به مثابه در مخالفت با تکامل طبقاتی شکل میگیرد و ظرفیت و یا توان نیل به استعدادها و امکانات نفس انسان بدون تعداد تولد مثل؛ منطق آن پیشرفت است.

فلسفه جبری اقتصادی، انتخاب داروین و انقلاب اجتماعی:

مارکس در مقدمه به کتاب سرمایه (کاپیتال) خود میگوید: که اصل ضمنی از تعیین اقتصاد و یا تعریف اقتصاد با انقراض چیزی که با نظم اموال حاکم مطابقت ندارد؛

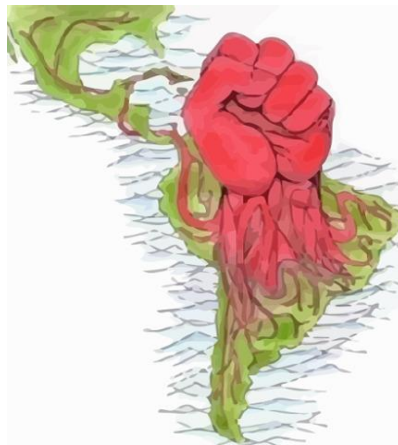
زیست‌شناسی تکاملی در سطح تاریخی است.

« شکل‌گیری اقتصاد جامعه بعنوان یک فرایند و یا یک محصول تاریخی طبیعی مشاهده میشود. » .

درواقیعت امر بهر صورت تا ریخچه فرایند ؛ طبیعی نیست ؛ چونکه قوانین آن در طبیعت یا فت نمیشود و نظریه خود مارکس بطور ضمنی و یا بطور قطعی بدنبال تحمیل جامعه انسانی از قانون نهایی طبیعت از سلطه نیروی فزیزیکی است .

بهر صورت نظریات هر دو تیوری های ماتریالیستی تاریخی و تکاملی در مبارزه برای ادامه زندگی و بقا و انقراض اشکال زندگی « چه که انطباق پذیر است و یانه ؛ زنده ماندن رشد و نمو کردن و یاسر انجام مرگ » را تشخیص میدهد ما رگس استدلال میکند که ضرورت انقلاب در فراتر رفتن از خشونت و سببیت سیر تکاملی طبیعت ؛ سرنگونی طبقه حاکم (جامعه تاکنون موجود) توسط طبقه کارگر است ؛ چونکه طبقه حاکم همیشه بشکل مستقیم با فشار ساعات کار (کارهای مازاد) را بالای تولید کنندگان (کارگران) بغرض ثروت مند شدن استادان و کارفرمایان و اربابان و سرمایه داران (کاپیتال !!! پیدایش اجاره زمین) تحمیل میکنند ؛ لذا هدف نهایی مارکس کسب آزادی طبقه کارگر از حکومت طبقاتی سرمایه داری است- و مارکس در تیوری (BST) خود تذکر میدهد که نهایی ترین قانون مدافعه جامعه در برابر منافع مشترک با توسعه تولیدی که مبنای مادی این انقلاب است صورت میگیرد . - بهر صورت برای تیوری ساختاری اصلی ما رگس آزادی گونه ها (species) تنها به لحاظ تاریخی توأم با تولید انبوه و یا و سازماندهی آن ممکن است .

لهذا بقا و انقراض انسان ، سلطه طبقاتی ؛ و سرنگونی همه و همه مبتنی بر انکشاف تکنولوژی است . و آن هم به این منوال که باید در یک مرحله بالاتر در جامعه تولید کنندگان ابزار تولید و یا وسایل تولید کهنه و قدیمی را به ابزار و وسایل جدید تعویض کنند .



تیوری انقلابی مارکس بحث برانگیزترین عنصر از مدل توضیحی آن است ؛ که شرح و تفسیر زیادی دارد و به تعریف بی‌تعصب منطق درونی آن در شرایط بویژه ای با تذکر موارد ذیل می‌پردازد:

(1)- یک انقلاب اجتماعی با نظر داشت قانون جامعه ؛ سیاست وایدیولوژی جامعه حرکت بجلو است توسط:

(2)- با پیگیری مبارزه طبقاتی با ز .

(3)- نیل به یک مرحله ای بالاتر از توسعه پایه تولیدی جامعه.

(4)- تا آنکه از ساختار اقتصادی قبلی طبقه حاکمه بتواند مدیریت کند.

(5)- بدون هدرشدن ویا بون محرومیت مرحله ای تولید مواد در جامعه.

مارکس در دوره های نادر انقلاب اجتماعی موفق علت اصلی آن را ارایه میدهد و میگوید: که توسعه نیروی تولید فراتر از مقرره های روابط پابرجای طبقه تحت سلطه حکومت میتواند موجب یک انقلاب اجتماعی شود یا اینکه میتواند شرایط را برای رخ دادن انقلاب اجتماعی مساعد سازد - لذا چارچوب رهنمودی مارکس که بوضوح و بطور فشرده توسط او اظهار شده است در واقع یک سرخ ویا یک « هدایت رهنمودی » است (با امکان کاربرد در جوامع معاصر در یک قالب برابر و جزئی).

مارکس ادعا میکند که زمانی فرا میرسد که در یک مرحله خاصی از توسعه تولید نیروهای مولده تولیدی مواد (با اندیشه انتزینی) با روابط موجود تولیدی در تضاد قرار میگیرد یعنی که نیروهای مولده برای پیشرفت خود میخواهد راه را باز کند که این خود تنها بیان قانونی آنها با داشتن روابط مالیکیت که در آنها بوده است در کار قبل از { حق مالکیت خصوصی ، مالیکیت حقوقی و تسلط بر مقاصد منتشر شده } از اشکال توسعه نیروهای مولده ، این روابط { سود مالکیت تعاونی و شرکتی } است که به زنجیره ها ویا به حلقه های آنها تبدیل میشود که بعداً دوره ای از انقلاب اجتماعی رخ میدهد { تصمیمگیری سازندگان و اهل دانش بخاطر انتشار انباشته از اطلاعات اقتصادی سودمند به عامه مردم و دسترسی مردم به همچو اطلاعات سودمند کار آنها میتواند باشد } ویا فرا میرسد .

در سطح کلان ارتباط با زیست شناسی تکاملی (دانش تکامل بیولوژیکی) ، تیوری ساختاری اصلی مارکس فناوری های جدید (تکنولوژی نو) را بعنوان (« توسعه و گسترش ارگانی » بنیانی » جامعه انسانی ؛ فراتر از انا تومی ملکیت حاکم پیشنها د میکند یعنی جامعه ای را که تا تغییر جامعه را بشکل بالاتر و هرچه مولد تر تبدیل کند ، جامعه ای را که مارکس از آن در کتاب سرمایه « کاپیتال » خود نوشته است ویا آنگونه جامعه را به معرفی گرفته است که یک « ارگانیزم زنده و همیشه در حال تغییر است » در حالیکه « زاد و ولد انقلاب » فرایند طولانی در (قوانین طبیعی جنبش) خودی آنها پیش بینی میکند که نمیتواند به وضوح با جهش های شدید و نه حذف شده مقررات قانونی ؛ موانعی از راه خود بدور افکند ؛ اما میتواند که باعث کاهش درد زایمان آن شود ؛ زمینه مشترک اساسی هر دو تفسیر تفکیک شده و تجمعی یا انباشت انتقال از این تحول اجتماعی این است که

هر سازمان اجتماعی؛ قیام و خیزش و جهش نیروهای مادی را باید از کارآمدتر و سازنده تر از آنچه که اکنون آنرا حکومت بکار می برد بیشتر سودمند و کارآمد تر در نظر گیرند این درک و فهمی است که بطرز عجیب و غریب و حتی وحشیانه تر توسط ضد انقلابیون در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفته است و از آنجاییکه قدرت های سرمایه داری خارجی عمداً با استفاده از ابزار های مسلحانه و مالی می خواهند که بطور عملی نظریه انقلابی کارل مارکس که عملاً پایه گاه و یا اساس رهنمودی برای زندگی سوسیالیستی است آنرا از بین ببرند مارکس در این خصوص در جزوه و یا رهنمود تیوری ساختاری اصلی خود چنین توضیح میدهد:

« هیچ نظام اجتماعی هرگز قبل از آنکه تمام نیروهای مولده «تولیدی» برای خود محل و یا جایی را در روند تولید در نیا بد و یا تدارک نه نماید ناپدید نمیشود و یا روابط و یا مناسبات بالاتری تولیدی هرگز پیش از آنکه شرایط مادی در رحم جامعه قدیم و کهنه پدیدار و یا رشد و تکامل نکند ظاهر نمیشود - و از سوی هم ضد انقلابیون مانع این حالت تکامل حاکم بر تولید میشوند.»

افزایش حداکثر خودی و عدم اطمینان مارکس از موضوع تولیدی:

نظریه ساختاری مارکسیستی (BST) بطور ضمنی نشان میدهد که مبنای ارزش نهایی و تحرک یاراندن سرمایه داری شکل «توسعه یافته شکل پول است» که در آن همه تصمیمات مربوط به کالا های تولیدی و شیوه یا نحوه تولید آنها صرفاً برای بحد اکثر رساندن درآمد (سود) به مالکان خصوصی سرمایه است که در دوره های افزایش انباشت باز میگردد و فارمول عمومی آن {پول - کالا - و پول زیاد} = {Money-Commodity More Money یا M-C-M1} میباشد. همانطور که مارکس استدلال میکند سرمایه داران سرمایه گذار شخصیت های کتگوری های اقتصادی؛ تجسم روابط خاص طبقه ای و منافع طبقه ای هستند و از این رو بگونه ای پیش بینی و پیش فرض در برابر زندگی دیگران بی اعتنا به تخریب و به استثمار دیگران و به تکثیر پول سودآور خصوصی خود با در نظر نگرفتن هیچ محدودیتی انباشتی دست بکار میشوند (در مقدمه فصل اول و فصل XXV کتاب سرمایه).

اکنون برای همه روشن شده که تیوری ساختاری اصلی مارکس (BST) بوسیله ای تاریخ سرمایه داری تا بید شده است که به حیث یک مسله عمیق ساختاری ظاهر میشود و آن اینکه چگونه مارکس و پیروانش به این باور اند که نتایج حاصل از این نظام کاملاً ستیزه جویی، سرکوبگر سرمایه زندگی و انهدام پرولتاریا باید «ناگذیر» نسخه ای کاملاً متضاد «انقلاب اجتماعی»؛ «دیکتاتوری پرولتاریا» و از «هر طرف» با توجه به توانایی او به هر کس به اساس نیاز او هیچ تعریفی واضح از هر مرحله در این دیدگاه تاریخی وجود ندارد و یا ژرفگونه تر هیچ پایه سخی در زمینه وجود ندارد از اینکه در نهایت امر معیار

زندگی نیاز به تولید دارد؟

مارکس بروی منطق سوسیالیستی که مقیاس بزرگ تولید سرمایه داری را دربر میگیرد تمرکز میکند؛ «مقیاس در حال گسترش؛ شکل همکاری فرایند کار؛ کاربرد فنی آگاهانه، بکاربرد روش های علمی کشت در خاک؛ تبدیل ابزارهای کار در ابزارهای کار تنها بگونه مشترک قابل استفاده؛ صرفه جویی در همه وسایل با استفاده از آنها بعنوان وسیله تولید کار مشترک اجتماعی و همه باهم درگیر شدن در شبکه بازار جهانی و با همه ای آنها ماهیت بین المللی رژیم سرمایه داری (سرمایه فصل!! XXX) در تجزیه و تحلیل مارکس نفس گیر مانده است اما آنچه که در این نظام غایب باقی مانده است اساس زندگی ورشد قانون توسعه نیروهای مولده است که توسعه وانکشاف آن باید با در نظر داشت نیازهای انسانی و توانایی های بشری سازگار باشد. زیست طبیعی موجودات دیگر (Natural Biosphere) بعنوان مسئله یا (نظریات اصلی جریان امروز) به نظریه ساختاری اصلی مارکسیسم نمی اندیشد چنین به نظر میرسد که سرمایه داری و توسعه تکنولوژیکی بعنوان کل یک پراگندگی و یا یک مشیت الهی سکولار است که میتواند هر مشکلی را حل کند.

مارکس در سرمایه پارامترها را بعنوان تکنولوژی و کار دستمزد جمعی را بمثا به اجنسی یا نمایندگی تاریخی محدود می پندارد و یا عنوان میکند. چنانچه که مارکس در اولین جمله خود در کاپیتال چنین مینویسد:

« ثروت جوامعی که در آن شیوه تولید سرمایه داری غالب و یا مسلط است خود را بعنوان انباشت بسیار زیاد کالا معرفی میکند. »

کالاهای که دربرگیرنده تمام ثروت ها در جامعه سرمایه داری قرار دارند؛ همواره مطابق اصل اصلی سازماندهی تولید و سود آور تولید اند (پول - کالا - پول زیاد) که سیستم ارزش سرمایه داری است مارکس آنرا در صفحه نخست کتاب سرمایه تعریف میکند که این « انباشت بسیار زیاد کالاها » ارزش های این سیستم را در هر نوعی از قالب میگیرد؛ مارکس در همان صفحه نخست کتاب سرمایه ارزش مصرف مواد را برای خواسته ها به تعریف میگیرد و میگوید که آیا آنها از معده فنروار می آیند و یا بگونه ای فانتزی که هیچ تغییری نمی کند - مارکس این معیار کالا را در پاراگراف با اشاره به اصل ذهنیگرایی نیکولیس باربو (Nicholas Barbou) چنین تذکر میدهد.

« خواست طبیعی اشتهای ذهن بعنوان گرسنگی بدن یا عضویت. »

این اساس و پایه ای کالایی است و تمام نیروهای مولده شیوه سرمایه داری کالاها هستند که نیروهای مولده را برای راندن «انقلاب اجتناب ناپذیر پرولتری» تشکیل میدهد. چنین است که تمام این کالاهای تولیدی و مصرفی توسط اجبار سیستم تیک برای فروش هرچه بیشتر خواسته های پولی با کمترین مصارفات و یا هزینه های ورودی و بالاترین

کسب سود و بیش از نسلی؛ اجتناب از یک پیش فرض اساسی است؛ اما در آن مسله مشکل گذار ویا انتقال به سوسیا لیسم است که در آن برآورده نشده است.

تاثیرات نا گوار بر سیستم های زندگی زیست محیطی وارگانیک؛ این نیروهای تولیدی سرمایه داری و مواد مصرفی در تمام نسل ها ویا توسط تمام نسل ها به رسمیت شناختن از آنها یا تنظیم نمودن آنها بخاطر جلوگیری از تاثیرات تخریبی آنها در نظریه باعمل همسان نیست و بدون در نظر داشت معیارهای زندگی تعریف ویا توصیف شده اند ویا که معیارهای برای تشخیص تخریب حیات توسط نیروهای تولیدی و توانمندی زندگی از اینکه چگونه میتوان انباشت ها را غارت ویا بشریت را نابود ساخت و سیستم های حمایتی از حیات بشری و سایر گونه ها را از طریق سرمایه داری جهانی به نیستی کشانید چنان است که زمانی حتی بواسطه مارکس نیز بعنوان توسعه یاد شده است. مارکس در یادداشت های گروند ریسه ودر شارت نوت های خود بشکل مقدم به کتاب سرمایه ودولت آینده سرمایه داری چنین تذکر میدهد: «وقتی که یک بارشکل بورژوازی محدود وباریک وتنگ از بین برود ویا پُست اش را بدور بیا نندازد» در آنصورت «تکامل همه توانایی های انسانی به گونه ای که توسط هیچ یک از ستانداردها ومعیارهای که قبلاً تنظیم ویا پایه گذاری شده اند سنجیده نمیشود ویا به آنها محک زده نمیشود. اما «فرم یا شکل بورژوازی» را نمیتوان از بین برد چراکه در خود نیروهای مولده یا تولیدی ساخته شده است؛ معیارهای زندگی قابل تعریف در هر سطح وجود ندارد مارکس در مجلد دوم کاپیتال خود میگوید (با تاکید اضافه شده است) «از این مسله بی اطلاع است.

(صرف نظر از اینکه آیا چنین محصولی یا پیداواری بعنوان دخانیات «تنباکو» از نظر فزیولوژیکی واقعاً ضرورت مصرف کننده است؛ کافی است که بطور معمول چنین باید باشد).

ما در اینجا نسبیت (Relativization) ضرورت زندگی به خواست ها وتوقعات عادی را می بینیم؛ که میتوانند نیروهای مولده را از طریق ارگانیزم بشر و بیوسفر (به آن بخش از کره زمین گفته میشود که در آن زندگی وجود دارد) بدون محدودیت ظرفیت زندگی را تعریف میکند حتی که در تیوری ساختاری اصلی مارکس نیز به آن اشاره شده است.

تنظیم نظریه ساختاری اصلی بر پایه ویا اساس زندگی:

تیوری مبنایی ساختاری مارکسیسم با تمایز وجدایی بشریت از دنیای حیوانات با تولید وسایل وما یحتاج زندگی ومعشیت در طبیعت آغاز میشود. با اینحال «وسایل ویا مایحتاج زندگی» بعنوان یک مقوله ویا کتگوری بعد از سال (1847) از در دست نوشته های مارکس ناپدید میشود ودر نخستین صفحه ای از کتاب کاپیتال با کالاهای

که چندان مورد نیاز نمی باشد جاگزین میشود - نیروهای مولده از اینکه بطور فزاینده با تولید کالاهای کتلوی ویا انبوهی که صورت مصرف آنها برای مصرف کنندگان غیر اخلاقی واعتیاد آور است وتاجایکه حتی دریک جامعه دارای حزب کمونیست که در آن جامعه بعوض استفاده ازدوچرخه سواری از موترهای که توسط بنزین بحرکت می آیند ویا در آن موترها بنزین به حیث مواد سوخت بکار میرود نیز باعث الودگی محیط زیست میشود موضوعاتی است که مارکس همچو کالاها را نیز بعنوان کالاهای حاوی ارزش تعبیر میکند چونکه در تولید همچو کالاها ساعات های کاری زیدخل میباشد یعنی که برای تولید همچو کالاها وقت وساعات های کاری بمصرف رسیده است بهر صورت اگرما تا تیرات درزندگی وزندگی سرمایه کالاهای صنعتی که بعد از صرف آنها به روند استخراج ودفع آنها که از طریق مجراهای شخص مصرف کننده بگونه مواد فضله در با یوسفیر صورت میگردد در بی تقا وتی بمانیم درآنصورت اثرات ناگوار آن را مشاهده خواهیم کرد که باعث آلودگی وکثافت محیط زیست میگردد. این همه موضوعاتی است که در دوران زندگی مارکس مورد بحث و مذاقه قرار داشت. بیرون آمدن تصویر تیره تر نسبت به « توسعه نیروهای مولده » وثروت عظیم کالاها موضوعاتی اند که برزمینه شرایط انقلاب سوسیالیستی متمرکز میگردد - در هیچ کجا ؛ هیچ اندازه ای از سرمایه زندگی زیدخل در تیوری به اندازه گیری نمی رسید ، اندازه گیری از این تولید توسط معیار و ظرفیت زندگی بدست آمده در مقایسه با از دست رفته شده اندازه گیری میشود. هما نظور که در سرمایه داری قبل و بعد از آن « بر اساس درست ودقیق بودن علوم طبیعی » به شیوه تولیدی مارکس معروف است . باید متذکر شد که به نسبت کمی ونبود معیارها ؛ که ما می توانیستیم استانداردهای سرمایه گذاری را در بخشهای زندگی برای رفع این مشکل فاجعه بار بکار می بردیم آن معیارات را نداریم- حتی که توسط انقلابیون سوسیالیست در صورت عدم موجودیت همچو معیارها نمیوانیستیم همچو پرابلمهای محیط زیست را تشخیص ودر رفع آن دست بکار میشدیم . لذا چنین به نظر میرسد که اساسات اولی واصلی مارکس در دست نوشته ها وشارت نوت های اقتصادی وفلسفی او از بین نرفته است .

* **یک مبنای برای زندگی دیگری از مبنایی برای پیشینی علم دورغی است.**

* **پایگاه ویا اساس سرمایه زندگی از دست رفته نظر به تیوری ساختاری اصلی ومרכזی مارکس.**

مجموعه ای از تیوری ساختاری مارکسیستی بر پایه واساس اصل سازگاری با استانداردهای سرمایه زندگی پایه گمشده است وبعد از تعریف ،اندازه گیری ضرورت سرمایه زندگی غیر قابل انکار است. هرگونه نیاز ویا ضرورت مادی این است که بدون آن هرنوع توانایی های زندگی کاهش می یابد یا نابود میشود. یعنی از اقیانوس تا پرندگان نغمه سرا به مغز انسان درحالیکه تیوری ساختاری اصلی (BST) مارکس

این پایه زندگی ویا این پایه تولیدی را خلاصه میکند و بطور ضمنی به نظر میرسد که مارکس در هر دو حمله و تاخت و تاز به نظام سرمایه داری و به جاگزینی شدن انقلاب در آن به پیش میرود ممکن است که اصل ، اصلی آنرا با جستجو کردن هرگونه انکار یا تایید که با تحلیل مارکس همخوانی ندارد آزمایش میکند ، بنا براین آیا میتوانیم که تیوری ساختاری اصلی (BST) مارکس را برای این پایه و اساس زندگی به حیث معیار ویا اندازه گیری بکا ببریم؟ تنها راه انجام این کار وجود دارد و این بدان مفهوم است که با درک سه لحظه ای زمانی بعد از هر سیستم ارزش منسجم که وجود دارد به آن توجه نمایم که حسب ذیل اند :

(1) - تولید ارزش زندگی را بیشتر می سازد.

(2) - بدون از دست دادن و

(3) - با افزایش انباشت .

تنها مفهومی که این سه لحظه ای زمانی را قابل درک میسازد همانا سرمایه زندگی است ، و تا آنجا که ممکن است ، این را سرمایه واقعی زندگی می نامند که شکل جمعی آن هر دارایی اجتماعی را بواسطه زمان- از علم و هنر گرفته تا چرخه های هیدرولوژیکی پایدار ، تا سیستم مراقبت های صحی همگانی و عمومی تا فن آوری های آلودگی و باز یافت به تنوع زیستی منطقه ای و تا زمین های زراعتی را که توسط آب چشمه ها ، رودخانه ها ، فاضلاب ها و سیستم های فلتری سیراب می سازند دربرمیگردد لذا با اعتماد به نفس به روش مارکس که سیستم های اجتماعی را از نظر روابط اجتماعی دربرمیگیرد نه ترکیبات اتمی ، این مفهوم گمشده ممکن است بعنوان « سرمایه اجتماعی (مشترک) اصلاح و درست شود بهر صورت در هستی ویا در ارزش شناسی هرگونه سرمایه زندگی بطور کلی تنها یک پارچه است اگر آن را باز تولید و بطور مداوم با سرمایه دیگر زندگی در آمیخته بدست آورد همانطور که این اصل را مارکس چنین مینگارد « از هرکس بر اساس توانایی اش و به هرکس بر اساس نیازش » .

اجنسی یا نمایندگی تولیدی تحول اجتماعی (150) سال پس از کاپیتال

(سرمایه) :



مارکس معتقد بود که کارگران صنعتی «پرولتاریا» در سراسر جهان رشد خواهند کرد (از ویکی پدیا).

در هسته مرکزی ویاد رقلب تیوری ساختاری مارکسیستی ، موضوعات ساختار های طبقه کارگر صنعتی یاپرولتاریا ، نظم و دیسپلین و انضباط اتحاد ، سازماندهی شده توسط میکانیزم تولید فرایند تولید سرمایه داری جابجا شده که در برابر سیستم سرمایه داری به شورش می پردازند. با اینحال لغزش منطقی در اینجا اتفاق می افتد که بادر نظر داشت همین اصل « این میکانیزم تولید سرمایه داری » هیچ هدفی را مجاز نمیدهد بلکه پیش خدمتی و یا به انجام خدمت به قانون حرکت جامعه مدرن (پول - کالا - و پول زیاد) وقع میگذارند و همچو خدمات را جایز می شمارند. همانطور که مارکس در توضیح خود صرفاً به کاهش هزینه های پولی برای سرمایه داری تذکر بعمل آورده که این کاهش پولی تا حد اکثر سود را به جیب سرمایه دار تلمبه ویا پمپ میکند آنچه است که متوجه نشده است ، اشتباه محض بین فرایند تولیدی کارگران است که به کاردان سختگیرانه در محل کار صنعتی و پیوستن کارگران از بیرون ویا خارج به این محل کار اساس منافع زندگی جمعی آنها است اعمال میشود همانطوریکه مارکس خود در مورد دستمزد کار و سرمایه چنین روشنی می اندازد :

« زنده گی فقط برای کارگروقتی آغا زمیشود که در آن کار خریداری شده او متوقف میگردد. »

مارکس بیشتر در مورد این عبارت توشیحی شده و تصویب شده میگوید: که پرولتاریای صنعتی «در حال شورش و در حال رشد و افزایش می باشد» و پیوسته در تعداد این کارگران صنعتی فزونی بعمل می آید و در اینجا خطا و لغزش منطقی نیست بلکه تاریخی است « پرولتاریای صنعتی» از آنجا که در کتاب سرمایه مارکس بطور گسترده ذریعه سیستمهای خود کار جاگزین شده است در نیم قرن اخیر ، کاهش کارایی صنعتی جدا سازی توابع یا کارکرد کار به خطوط منتاژ شده در سطح جهانی و محرومیت کارگران کلیدی و نیرومند از اعتصاب ، عضویت در اتحادیه های اتحاد دیوی صنعتی ، بازار محلی تقاضا و امنیت شغلی و مارکس را در اینجا دوباره برپایه تیوری ساختاری اصلی ساختاری اجتماعی ، و تغییرات اجتماعی که با ید دوباره تنظیم شود می کشاند. طبقه ای که جاگزین و پرولتاریای صنعتی را بیجا میکند یکی هم دانش و فهم بیشتر کارگران است که در همه جاها ظهور میکنند ، با اینحال نخستین مقدمه مارکس در کاپیتال که در آن تیوری عمومی ویا نظریه کلی اش را همانطوریکه در مقدمه قبلی خود در نقد اقتصادی سیاسی نموده بود تذکر میدهد که قابل شهود و مشاهده است (باید در نظر داشته باشید که یک مقدمه در یک کتاب یک محل سنتی برای جایگاه معنایی کار است که بطور عمومی تعریف میشود) دور از انتظار است که به رسمیت شناخته نشده است ؛ مارکس بطور ضمنی مفهوم پیشروی طبقه ویا کلاس ویا به اقتصاد بخش کلی و عمومی آن کارگران بادانش و با فهم را بعنوان یک سازمان متحرک و تحریک آمیز جامعه صنعتی توسعه یافته در سراسر حوزه های زنده گی تفهیم میکند.

جایی که قدرت کامل برای نیل و رسیدن بقدرت وجود دارد (با تاکید مارکس) این است اگر بتوان برای این منظور و هدف افراد را بعنوان صالح ، و آزاد و برخوردار از احترام متقابل و تحت حمایت مردم مانند بازرسان کارخانه انگلیسی ، خبرنگاران در بخش صحت و سلامتی، کمیسیون مستقل تحقیق در مورد بهره برداری از زنان و کودکان مدیترانه و تنظیم کنندگان مسکن و غذا را سراغ کرد.

مشاهده کرد که چگونه این « قدرت های کامل را برای رسیدن به حقیقت » با هم شامل و نزدیک ساخت ؛ مشاهده کنید که حتی در یک جامعه سرمایه داری ؛ مارکس از توانمندی های دانش سازمانی خدمت گذاران به منظور صلاحیت آزادی بودن از تعصب و احترام توسط افراد حمایت میکند ؛ حقایق در مورد اساسی ترین زمینه های تولید و باز تولید زندگی طبقه کارگر میداند ؛ اندکی در فرهنگ معاصر شناخته شده است نظریه ساختاری اصلی مارکس بطور ضمنی برای تکامل دانش ؛ آگاهی از سرمایه زنده گی بعنوان مزیت نسبی هدایت داده شده توسط قدرت عمومی با « قدرت کامل برای رسیدن به حقیقت » است .

جان مک متری « ph.D » { دانشگاه کالج لندن } همکار انجمن سلطنتی کانادا و استاد (بازنشسته) فلسفه .

منبع : کارل مارکس و فریریک انگلس (1975-2004) آثار جمع آوری شده . لارنس وویسارته ، انتشارات برنامه ریزی نیویارک / مسکو

----- **با تقدیم احترامات « 2018-01-03 »**